

کشورهایی چون ایران را در جلب سرمایه خارجی با نبود قوانین لازم در حمایت از آن و مزاحمت قانون کار گره می‌زنند و به همین دلیل از قانون گذاران می‌خواهند بیش از این در تدوین و تصویب قوانین مفید تأخیر نکنند.^۱

در این مختصر، هدف بررسی این ادعاهای عجیب و غریب نیست، بلکه می‌خواهیم از جهانی کردن و شماری از پیامدهای آن سخن بگوییم.

وقتی به جای «جهانی شدن» که رایج است از «جهانی کردن» می‌گوییم، روشن است که از دیدگاه من، این فرایند نه نتیجه تحول درونی نظام سرمایه‌سالاری، بلکه پیامد سیاست‌های ویژه‌ایست که به اجرا درآمده است. همین نکته، بی‌درنگ این پرسش را مطرح می‌کند که پس، علت جهانی کردن چیست؟ چه شد و چه پیش آمد که اقتصاد جهان را «جهانی» کردند و چرا؟ آیا آن گونه که کسانی چون جف ساکس ادعا می‌کنند انگیزه جهانی کردن، سراسری کردن رفاه و به واقع جهانی کردن غنا و ثروت است یا این که این فرایند، نه تنها پیامد، که انگیزه‌های دیگری دارد؟

بطور کلی این ادعا به اعتقاد من درست است که سرمایه‌سالاری به عنوان یک نظام، نظامی گسترش طلب است که همه شیوه‌های تولیدی پیش از خود را نابود می‌کند. این سخن تازه‌ای نیست، باز گفتن بسیار کوفته‌ای است از تاریخ بشر در دو سه قرن اخیر. با این همه، این نکته نیز درست است که در دو یا سه دهه گذشته شاهد تغییرات و تحولات بنیادین در کارکرد این نظام بوده‌ایم.

تکنولوژی اطلاعات که در این دوره تحولات چشمگیری داشته است، در فرایند تولید سرمایه‌سالاری تغییرات تعیین کننده‌ای پدید آورده است:

ظرفیت تولیدی سخت افزایش یافته است؛ رقابت بنگاه‌ها از سوی و تغییرات تکنولوژیک از سوی دیگر، موجب شده است که قیمت واقعی محصولات در بازار به جای افزایش کاهش یابد.

ساختار هزینه تولید در بسیاری از بنگاه‌های سرمایه‌سالاری دگرگون شده است. منظور این است که گرچه هزینه ثابت تولید افزایش چشمگیری پیدا کرده است ولی هزینه متغیر یا هزینه‌های تولید محصول بسیار ناچیز و نزدیک به صفر است. برای نمونه، برای تهیه و تدوین یک نرم افزار تازه کامپیوتری

اقتصاد جهان به کجای می‌رود؟ جهانی کردن به واقع به چه معناست؟ و در این «اقتصاد جهانی شده» وضع جوامع پیرامونی که به غلط «جهان سوم» خوانده می‌شوند چه می‌شود؟ مگر درست نیست که با فروپاشی «سوسیالیسم» در شوروی سابق و کشورهای اقمارش در اروپای شرقی، «تاریخ با پیروزی دموکراسی لیبرالی» به پایان رسیده است؟

گرچه در کشورهای پیرامونی از جمله در ایران کم نیستند نویسندگانی که برای «جهانی کردن» که آن را به نادرست «جهانی شدن» می‌نامند، تبلیغ می‌کنند، ولی در کشورهای غربی، نهضت رو به رشدی در برابر این فرایند شکل گرفته است که هر روز گسترده تر و حتی در مواردی رادیکال تر می‌شود. وقتی - globalisation به «جهانی شدن» ترجمه می‌شود، نقش شرکت‌های فراملیتی و دولت‌های غربی بویژه دولت آمریکا و دولت انگلیس در این فرایند پنهان نگه داشته می‌شود و کل این فرایند حالت یک «دگرگونی و تحول طبیعی» به خود می‌گیرد که گویا چون نتیجه طبیعی تحول نظام اقتصاد جهانی است، پس باید بی‌درنگ به آن پیوست. شماری از ثنولبرال‌های وطنی چنان دامن از کف داده‌اند که حتی انتقادشان به حکومت شاه این شده است که او هم «سوسیالیست» بود و به عقلانیت نظام مبتنی بر بازار عمل نمی‌کرد و به همین دلیل، حکومتش دوام نیاورد! از دیدگاه این جماعت هیچ مشکلی در ایران وجود ندارد که با پیروی از سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و با پیوستن به سازمان تجارت جهانی از میان نرود. حتی یکی از اینان معتقد است بدان علت در ایران احزاب سیاسی نداریم که دولت در اقتصاد دست بالا را دارد و لابد به محصولات اساسی یارانه می‌پردازد! فقر نظری و منطقی در نوشته‌های ثنولبرال وطنی به راستی شگفت‌انگیز است. این شگفتی هنگامی بیشتر می‌شود که می‌بینی برخی دولتمردان هم که زمانی با همه نمودهای اندیشه غربی مخالفت می‌کردند، اکنون همین مطالب را تکرار می‌کنند. وقتی فرایند جهانی کردن نتیجه طبیعی و منطقی تجدید طلبی در سطح جهان باشد، بدیهی است که برای عقب‌نماندن از قافله، باید خواستار پیوستن به سازمان تجارت جهانی شد و هم مدافع برنامه‌های ثنولبرالی صندوق بین‌المللی پول و به واقع خزانهداری آمریکا؛ و باز در همین راستا کم نیستند کسانی که ناکامی

جهانی کردن: واپسین مرحله امپریالیسم؟

دکتر اقتصاد
استاد هیئت‌مدیره دانشگاه
اسلامی مشرق‌الکوسان

صدها میلیون دلار باید سرمایه گذاری شود؛ ولی وقتی نرم افزار تکمیل می شود، هزینه تولید و تکثیر این نرم افزار همان چند سنتی است که صرف تهیه یک سی دی می شود.

ماهیت اقتصاد سرمایه سالاری تغییر کرده و نه فقط گرایش طبیعی به برقراری حالت تعادلی ندارد بلکه مشخصه آن عدم تعادل و تعادل ستیزی است. دلیل اصلی هم این است که فرایند تولید در نتیجه تکنولوژی اطلاعات با بازده صعودی به مقیاس مشخص می شود که علت اصلی پیداشدن ظرفیت مازاد تولیدی است؛ و در هر شرایطی که مازاد ظرفیت تولیدی باشد، بازار با عدم تعادل روبه روست.

رقابت در بازار، میزان سود را کاهش داده است و در نتیجه، بنگاه‌ها برای بازیابی سرمایه‌ای که صرف سرمایه گذاری‌های لوکس کرده‌اند با مشکل روبه‌رو هستند. از سوی دیگر، مداخله دولت هم برای کمک به این بنگاه‌ها در دیدگاه غالب امروزین مقبولیت سیاسی ندارد.

شرط لازم و کافی برای این که فعالیت‌های بنگاه‌های سرمایه سالاری به دست انداز نیفتند این است که بازار فروش محصولات از رشد کافی برخوردار باشد تا بنگاه‌ها که با بهره‌گیری از ظرفیت تولید بیشتر محصولات بیشتری تولید می‌کنند بتوانند آن را در بازار نقد کنند؛ در بازار فروشی کم‌رشد چشم‌گیری داشته باشد، فروشندگان گرچه به ازای فروش هر واحد سود زیادی به دست نمی‌آورند ولی تا زمانی که تعداد واحدهای به فروش رفته زیاد باشد و رشد زیاد داشته باشد، میزان سود آنان قابل توجه خواهد بود. ماهیت رقابت در این بازارهای جهانی شده به گونه‌ای دیگر است. نه فقط رقابت بر سر قیمت اهمیت بیشتری پیدا کرده است بلکه گونه‌های تازه‌تری از رقابت پدید آمده است.

رقابت با خویش؛ گرچه به نظر خنده‌دار می‌آید ولی تولیدکننده‌ها فرآورده‌هایی که با پیشرفت تکنولوژی اطلاعات پیوسته تغییر می‌کنند نه تنها با رقبا بلکه با مدل‌های پایین‌تر از خویش در حال رقابت است. برای نمونه، وقتی یک تلفن همراه تازه وارد بازار می‌شود گذشته از رقابت با تلفن‌های همراه دیگر، برای تولیدکننده این نکته هم اهمیت پیدا می‌کند که چگونه درندگان تلفن همراه قدیمی خود را به خرید مدل‌های تازه‌تر تشویق کند.

رقابت در وجه عمده برای دست یافتن به موقعیت برتر در بازار است. رسیدن به این موقعیت برای بنگاه دست‌نکتم دو فایده مشخص دارد. بنگاه مسلط در بازار می‌تواند شرایط بازار را به دیگران دیکته کند؛ و افزون بر آن، در پیوند با تکنولوژی آینده، در وضع بهتری باشد. موقعیت مسلط به بنگاه امکان می‌دهد که منابع بیشتری صرف تحقیق و توسعه کند که به نوبه خود امکان تولید کالاهایی با تکنولوژی برتر را به آن خواهد داد.

در طول تاریخ، اعمال قدرت طبقات اصلی جامعه برای سامان‌دهی مسائل اجتماعی و اقتصادی به شیوه‌ای که مورد پسندشان باشد همیشه به این بستگی داشته است که طرف‌ها برای برهم زدن مناسبات اقتصادی فی‌مابین چه اندازه قدرت دارند. به سخن دیگر، چه گزینه‌های بالقوه‌ای در برابرشان وجود دارد؟ آنچه جهانی کردن نامیده می‌شود، ضمن افزودن بر گزینه‌های سرمایه برای خروج از این مناسبات در محدوده ملی، با مهارت‌زدایی از کارگران، امکانات کارگران را کاهش داده است. افزایش قدرت سرمایه برای برهم زدن مناسبات خویش با کار و خروج از آن مناسبات در محدوده ملی - از راه تحرک سرمایه، تجارت روزافزون، جایگزینی کارگران یا آنچه معمولاً کش رفتن در مرکز نام گرفته است - در تاریخ مدرن سابقه نداشته است. گذشته از محدودیت‌های حقوقی که بر سر تحرک کار وجود دارد، مجموعه‌ای از مناسبات شخصی، اجتماعی، فرهنگی، و حتی روانشناختی باعث می‌شود که کار هیچ‌گاه به اندازه سرمایه متحرک و پویا نباشد. پیامد این تغییرات در کشورهای سرمایه سالاری صنعتی به این صورت درآمده است که غیر از بخش کوچکی از کارگران، شرایط کاری و درآمد واقعی اکثریت کارگران نه تنها بهبود نمی‌یابد بلکه در گذر زمان بدتر می‌شود.

با در نظر داشتن نکاتی که به آن اشاره شد، دست‌کم به دو دلیل، این شرط لازم و کافی در بازار جهانی وجود ندارد. از آن گذشته، بعید به نظر می‌رسد که بی‌تغییری اساسی در جهت‌گیری سیاست‌پردازی‌های اقتصادی و کوشش برای باز توزیع جدی درآمد و ثروت در جهان میان کشورهای دارا و ندار و در درون کشورها، این پیش شرط فراهم شود.

○ نه فقط در کشورهای پیرامونی فقر و نداری روزافزون پدید می‌کند، بلکه در همه کشورهای سرمایه سالاری صنعتی شاهد گسترش فقر و رشد نابرابری در توزیع درآمدها و ثروت هستیم.

جهانی کردن فقر و بدبختی

امروز کمتر از آن است که ۱۵ سال پیشتر بوده؛ به سخن دیگر، زندگی اقتصادی ۱۶۰۰ میلیون نفر در اوایل دهه ۸۰ میلادی از زندگی شان در سالهای پایانی سده بیستم بهتر بوده است. از کسانی که در زیر خط فقر به سر می بردند تنها ۱۰۰ میلیون نفر در کشورهای سرمایه سالاری صنعتی زندگی می کنند. بر اساس گزارش سازمان ملل، ۴۷ میلیون نفر در آمریکا تقریباً از هر ۴ تن يك تن بیمه بهداشتی ندارند.^۵

تغییر در مناسبات دولت و سرمایه

بی این که بخواهیم خیلی به عقب برگردیم، باید بگوییم که نتیجه پیدایش سرمایه سالاری صنعتی در غرب، پیدایش دولت [به مفهوم مدرن آن] و انتقال منابع اقتصادی از زمین و تولید کشاورزی به نظام کارخانه داری و تولید صنعتی بوده است. در این دوره از تحول سرمایه سالاری، دولت نه فقط برای گذران زندگی اقتصادی مسئولیت داشت، که برای پای بندی به آن مسئولیت، صاحب قدرت بود. بایس و کم تفاوتی، تاریخ تحولات اقتصادی سرمایه سالاری غربی نشان دهنده این واقعیت است. سرمایه سالاری صنعتی متأخر از این و کشورهای آسیای جنوب شرقی [نیز از همین الگوی پیروی کرده است. از همین روست که برخلاف ادعاهای مکرر مدافعان جهانی کردن - که یکی از اهدافش عقیم کردن دولت در عرصه های اقتصادی است - حتی يك نمونه تاریخی هم وجود ندارد که اقتصاد سرمایه سالاری بی مسئولیت پذیری و قدرت دولت یعنی بر اساس الگوی نولیبرالی کنونی - در نقطه ای از جهان، توسعه یافته باشد. ولی امروزه با جهانی کردن اقتصاد با وضع نگران کننده ای روبه رو هستیم که در آن دولت ها گرچه همچنان مسئولیت دارند ولی برای پای بندی به مسئولیت های خویش فاقد قدرتند. خلافتی که پیش آمده است با قدرت شرکت های غول پیکر فراملیتی بر شده است که گرچه صاحب قدر تندولی در هیچ عرصه ای که از سودآوری آنها فراتر برود مسئولیتی به گردن نمی گیرند. مسئولیت گریزی این شرکت های غول پیکر در حوزه بهداشت محیط زیست، اشتغال آفرینی، رفاه اجتماعی، بهره گیری بهینه از منابع و... موضوعی نیست که بر سر آن بحث وجدلی باشد. گذشته از آن، عصر امپریالیسم به مفهوم حاکمیت ملی قدرت امپریالیستی به توسعه

نه فقط در کشورهای پیرامونی فقر و نداری روز افزون بیداد می کند، بلکه در همه کشورهای سرمایه سالاری صنعتی شاهد گسترش فقر و رشد نابرابری در توزیع درآمدها و ثروت هستیم. ناگفته روشن است که با گسترش فقر، و بایست تر شدن نابرابری درآمدها، اندازه بازار فروش محصولات که متأثر از تکنولوژی پیشرفته، با هزینه های کمتری، بیشتر و بیشتر تولید می شود به اندازه ای که لازم است افزایش نمی یابد. نتیجه این که این بنگاه ها ناگزیرند بیشتر و بیشتر به رقابت بر سر قیمت ها بپردازند. حراج ها که در گذشته ای نه چندان دور معمولاً در پایان فصل اتفاق می افتاد اکنون تقریباً دائمی شده است. به این ترتیب، گرچه بنگاه ها میزان فروش را افزایش می دهند ولی پایه پای آن میزان سودآوری افزایش نمی یابد. از جمله پیامدهای سودآوری ناکافی این است که بازار سهام مختل می شود و قیمت سهام پایین می آید و این قیمت سهام نیز، بویژه امروزه، یکی از عمده ترین نموده های ثروت در اقتصاد سرمایه داری است. وقتی اندیس قیمت سهام روز به روز کمتر می شود، بی گمان، هر روز بنگاه های بیشتری ورشکست می شوند و حتی اگر ورشکست نشوند مشکلات مالی بیشتری پیدامی کنند. بی گفتگو روشن است که خونی که باید در رگهای نظام سرمایه سالاری به جریان بیفتد میزان سود بنگاه ها است.

گذشته از آن چه بر بازار سهام می گذرد، در انگلستان پیش از ۱۹۷۹ از هر ده تن يك تن زیر خط فقر زندگی می کرده ولی در پی «انقلاب» خانم تاچر، از هر ۴ تن يك تن و از هر سه کودک يك کودک بطور رسمی فقیر است. در آمریکا در طول حکومت ریگان گرچه در آمد يك درصد غنی ترین بخش خانواده ها ۵۰ درصد بیشتر شد، ولی در آمد واقعی ۸۰ درصد جمعیت کاهش یافت و میزان کاهش برای ده درصد فقیرترین خانوارهای آمریکایی ۱۵ درصد بود و در آمدشان از ۴۱۱۳ دلار در سال به ۳۵۰۴ دلار تنزل یافت.^۲ در فاصله ۱۹۸۷ و ۱۹۹۳ شمار کسانی که در آمد روزانه شان از يك دلار کمتر بود در جهان ۱۰۰ میلیون نفر افزایش یافت به ۱۳۰۰ میلیون نفر رسید. بطور کلی در ۱۰۰ کشور جهان، در آمد سرانه

○ در ۱۰۰ کشور جهان، درآمد سرانه امروز کمتر از آن است که ۱۵ سال پیشتر بوده؛ به سخن دیگر، زندگی اقتصادی ۱۶۰۰ میلیون نفر در اوایل دهه ۸۰ میلادی از زندگی شان در سالهای پایانی سده بیستم بهتر بوده است.

دولت در آن چارچوب و ایستاده بود؛ مضمون ایندئولوژیك امپریالیسم، نه جهانی کردن، که ملی گرایی قدرت امپریالیستی بود. امپریالیسم در مراحل اولیه کشور گشایی خویش، کشورهای زیر سلطه را مایملک جدایی ناپذیر خود می دانست و آن مناطق را به صورت بازارهای اختصاصی خود در می آورد؛ و اختلاف بر سر تقسیم جهان، به جنگ و درگیری منجر می شد، چنان که برای نمونه، جنگ جهانی اول در گرفت. ولی پیامد جهانی کردن و اقتصاد اطلاعات سالار، نه گسترش مرزهای ملی، بلکه گسترده تر شدن بازارهای بی مرز است؛ و باز برخلاف آنچه در گذشته دیده ایم، هدف فرایند جهانی کردن نه اشتغال آفرینی است، نه ایجاد طبقه متوسط. «پروژوازی جهانی و بی مرز» پشت کامپیوترش می نشیند و سرمایه مالی اش را با فشار دادن چند دکمه به بازار دیگر منتقل می کند؛ اگر در گیر سیاست ملی بشود نه با انگیزه اشتغال آفرینی بلکه با هدف کاستن و محدود کردن پرداخت های بیمه های اجتماعی است تا ضمن کاستن از مالیات های خود، کارگران را به پذیرش هر شرایط کاری و هر سطح مزد و اداری کند. تصادفی نبوده و نیست که در همه کشورهای سرمایه سالاری صنعتی، «دولت رفاه» که میراث اقتصاد کینزی در سالهای پس از جنگ جهانی دوم بوده، زیر فشار قرار گرفته است. گسترش فقر و مجرم شناساندن تهیدستان، بخشی از پروژه سیاسی و ایندئولوژیك جهانی کردن است.

در عصر جهانی کردن که یکی از ویژگیهای اصلی اش پیدایش و پیشرفت تکنولوژی اطلاعات است، گذشته از کاهش قدرت دولت، شاهد انتقال منابع از تولیدات صنعتی به معاملات قماری در بازارهای مالی هستیم که بر اساس دیدگاه تازه، باید از آنها کنترل زدایی هم شده باشد؛ به سخن دیگر، خرید و فروش پول برای به دست آوردن پول و سهام و اوراق مالی دیگر. این خرید و فروش نه فقط در حجمی باور نکردنی انجام می گیرد، که ۲۴ ساعته شده است. گذشته از حجم معاملات، سرعت آنها هم به گونه ای حیرت انگیز بیشتر شده است. این «تجارت» ۲۴ ساعته و این خرید و فروش پول، زیر ساخت های ویژه خویش را طلب می کند که در این سالها ایجاد شده است.

«جهانی کردن» حراج اموال دولتی و واگذاری آنها به سرمایه داران بخش خصوصی که در پوشش فریبنده به وجود کارایی انجام می گیرد، بر حجم بازار سهام افزوده و «کالای» لازم را برای ادامه کار فراهم آورده است. حتی بدهی های غیر قابل وصول کشورهای پیرامونی، در این بازار، بین صاحبان سرمایه «کرس گون» دست به دست می شود. سرمایه داران لاشخور^۶ که این بدهی های لاوصول را به بهای بسیار ارزان می خرند، با کمک مؤسسات «بی طرف» بین المللی چون صندوق بین المللی پول و بانک جهانی از کشورهای بدهکار بر اساس مبلغ اسمی این بدهی ها، بهره دریافت می کنند. بازار مشتقات و دیگر ابزارهای مالی هم در همین سالها رشد چشمگیری داشته است.

تمرکز فعالیت ها در عرصه های مالی و بین مؤسسات و شرکت هایی که در سراسر جهان پراکنده اند به شبکه هایی برای تصفیه این حسابها نیاز مند است. یک شبکه یازیر ساخت که به اختصار CHIP^۷ نام دارد، در مالکیت یازده بانک نیویورک است و به ۱۴۲ بانک بین المللی پول پوشش می دهد. برای این که تصویری از مقیاس فعالیت ها داشته باشیم بدنیست اشاره شود که میزان نقل و انتقال پول از راه این شبکه دقیقه ای ۲ میلیارد دلار یاروزی هزار میلیارد دلار است.^۸ زیر ساخت دیگر در مالکیت بلژیکی هاست و به اختصار SWIFT^۹ نامیده می شود و ۱۰۰۰ بانک بین المللی را به هم وصل کرده است.

خرید و فروش پول در بازارهای جهانی که بطور متوسط به روزی ۱۳۰۰ میلیارد دلار می رسد، کمابیش ۶۰ برابر ارزش تجارت محصولات صنعتی در جهان است.^{۱۰} به گوشه هایی از این روایت باز خواهیم گشت.

و اما بدنیست به مقوله آن چه «جهانی کردن» نامیده می شود، برگردیم و بررسی کنیم که چرا چنین شده است.

این فرایند، آغازش به نخستین سالهای دهه ۸۰ سده گذشته برمی گردد که از سوی:

۱. پایه گل نشستن کشتی اقتصادیات کینزی در کشورهای سرمایه سالاری صنعتی (و همچنین بی آبرویی آنچه قرار بود «سوسیالیسم واقعا موجود» باشد ولی در واقع «بوروکراسی های اشتراکی» بود) دولت ها در این کشورها عمدتاً در کنترل شرکت های

○ امروزه با جهانی کردن اقتصاد با وضع نگران کننده ای روبه رو هستیم که در آن دولت ها گرچه همچنان مسئولیت دارند ولی برای پای بندی به مسئولیت های خویش فاقد قدرتند. خلأ قدرتی که پیش آمده است با قدرت شرکت های غول پیکر فراملیتی پر شده است که گرچه صاحب قدرتند ولی در هیچ عرصه ای که از سودآوری آنها فراتر برود مسئولیتی به گردن نمی گیرند.

○ پیامد جهانی کردن و اقتصاد اطلاعات سالار، نه گسترش مرزهای ملی، بلکه گسترده‌تر شدن بازارهای بی‌مرز است؛ و باز برخلاف آن چه در گذشته دیده‌ایم، هدف فرایند جهانی کردن نه اشتغال آفرینی است، نه ایجاد طبقه متوسط.

بزرگ‌فرا مالیاتی قرار گرفت. از سوی، حراج اموال عمومی آغاز شد و از سوی دیگر، دستاوردهای اقتصاد کینزی زیر ضرب قرار گرفت. این شرکت‌ها سر مست از قدرت گرفتن بیشتر در کشورهای سرمایه‌سالاری صنعتی، برای کنترل ارگان دولت در جهان پیرامونی از راه مؤسسه‌هایی که غیر مستقیم در کنترل خویش داشتند، برنامه تعدیل ساختاری را تدوین و با زور سرمایه‌مالی بین‌المللی بر این کشورها تحمیل کردند. از آن زمان تا کنون، کشوری را در جهان پیرامونی بیدانمی‌کنید غیر از کوبا و کره شمالی. که برای اجرای این برنامه قتل عام اقتصادی نکوشیده باشد.

علت دیگر جهانی کردن، یافتن راه‌های مناسب برای تأمین مالی کسری تراز پرداخت‌های اقتصاد آمریکا است که از سالهای ۶۰ میلادی به گونه‌مزمز من در آمده بود. ^{۱۱} کنترل زدایی از بازارهای مالی گرچه این امکان را فراهم کرده است، ولی در عین حال، بی‌ثباتی مالی را در همان بازارها افزایش داده است. شاهد این مدعا، بحران‌های مالی بی‌پایی در بیست سال گذشته است. در پی اجرای این برنامه بود که با همه عریبه‌کشی‌های آقای بوش و دیگر سیاستمداران آمریکایی، بدهی خارجی آمریکا به تنهایی تقریباً معادل کل بدهی کشورهای پیرامونی شد و از مرز ۲۲۰۰ میلیارد دلار گذشت. ^{۱۲} به سخن دیگر، میزان بدهی خارجی سرانه در کشورهای پیرامونی نزدیک به ۵۰۰ دلار است و ولی بدهی سرانه خارجی آمریکا معادل ۷۲۳۳ دلار یعنی اندکی کمتر از ۱۵ برابر است. با این همه، برخلاف وعده‌های دروغین مدافعان جهانی کردن، ناهنجاری در عملکرد بازار چنان است که گرچه کشورهای فقیر پیرامونی بابت بدهی خارجی خویش بطور متوسط سالی ۳۰۰ میلیارد دلار بهره‌می‌پردازند، کل پرداختی آمریکا بابت بدهی خارجی خود که به همان میزان است، از ۲۰ میلیارد دلار در سال فراتر نمی‌رود.

توضیح این که چگونه چنین ناهنجاری و کلاه برداری بزرگی عملی است و همچنان ادامه می‌یابد، برخلاف ظاهر چندان دشوار نیست.

ابتدا مقیاسی به دست بدهیم از مشکل اقتصادی آمریکا که یکی از علل اصلی جهانی کردن اقتصاد است. کسری تراز پرداخت‌های آمریکا که در دوره بوش (پدر) ۴/۴ میلیارد دلار بوده اکنون (در زمان

بوش پسر) به ۴۴۵ میلیارد دلار یا معادل ۴ درصد تولید ناخالص ملی افزایش یافته است. پیش از بلندپروازی‌های جاهلانه اخیر آقای بوش، آگاهان اقتصادی عقیده داشتند که تا سال ۲۰۰۶، کسری تراز پرداخت‌ها به ۷۳۰ میلیارد دلار خواهد رسید. به سخن دیگر، برای اداره اقتصاد لازم است آمریکا روزی ۴ میلیارد دلار از بازارهای جهانی وام بگیرد؛ دو میلیارد دلار بابت تأمین مالی کسری تراز پرداخت‌ها و دو میلیارد دیگر نیز به واقع بابت خروج روزانه سرمایه از آمریکا. به سخن دیگر، اگر سیاست‌پردازان آمریکایی نخواهند یا نتوانند برای تصحیح بیماری مزمن اقتصاد چاره جویی اساسی کنند. که به نظر بسیار بعید می‌آید [با بلندپروازی‌های بوش احتمال به واقع نزدیکتر، بیشتر شدن این کسری هاست] ^{۱۳} - آمریکا باید روزی ۴ میلیارد دلار از بازارهای جهانی قرض بگیرد. ولی در این جا با دو پرسش اساسی روبه‌رو هستیم که اهمیت زیادی دارد: - با شرایطی که بر اقتصاد اتحادیه اروپا و بویژه اقتصاد آلمان و ژاپن و کشورهای آسیای جنوب شرقی حاکم است آیا چنین منبع مالی عظیمی در اقتصاد جهانی وجود دارد؟

حتی اگر این منبع مالی موجود باشد، آیا با بدهی ۲۲۰۰ میلیارد دلاری آمریکا، بقیه کشورهای جهان آماده‌اند که به این اقتصاد بیمار باز هم قرض بدهند و مصرف‌زدگی بیمارگونه اقتصاد آمریکا را تأمین مالی کنند؟

برای تأمین این نیازهای مالی، دوره بیشتر وجود ندارد:

فرار سرمایه از کشورهای پیرامونی به آمریکا، با اجرای برنامه قتل عام اقتصادی (تعدیل ساختاری) در این کشورها که پیامدش نارضایتی گسترده سیاسی و اجتماعی و افزایش ناامنی اقتصادی و فرار سرمایه از این کشورها است. این سرمایه‌های فراری حتی وقتی در بانکهای اروپا جا خوش می‌کند، بیشتر به صورت ودیعه‌های دلاری در می‌آید. برای مثال، بدنیست اشاره کنیم که بر اساس آمارهای بانک مرکزی آمریکا و دی‌سی مکزیک یکی هادریانکهای آمریکا از ۱۲/۲ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۴ به ۲۶/۳ میلیارد دلار در ۱۹۹۶ رسید، یعنی بیش از دو برابر افزایش یافته است. در حالی که پس‌انداز در بانکهای مکزیک در ۱۹۹۶ چهار درصد کاهش یافته و و دی‌سی مکزیک یکی

در بانک‌های آمریکا در نیمه اول ۱۹۹۶ هشت درصد افزایش داشته است.^{۱۴}

حوادث استن کشور های پیرامونی به حفظ ذخیره های ارزی خود به صورت دلار. این واداشتن، گذشته از موقعیت مسلط آمریکا به عنوان تنها ابر قدرت جهانی، ریشه تاریخی نیز دارد به مذاکرات کینز وایت برای ایجاد صندوق بین المللی پول در ۱۹۴۴ باز می گردد. در پی این مذاکرات، دلار به عنوان تنها پول معتبر بین المللی تثبیت شد و به صورت مرکز ثقل نظام پولی جهانی درآمد. در همین راستا، گرچه آمریکا تنها ۱/۳ درصد تولید ناخالص داخلی خود را به صورت ذخیره حفظ می کند ولی به همت سازمان های بین المللی «بی طرف» و همچنین بی ثباتی مالی، کشورهای پیرامونی ناگزیرند بین ۷ تا ۱۴ درصد از تولید ناخالص داخلی خود را به صورت ذخیره دلاری در آورند.

برای کشورهای دیگر این دلارها از دوره قابل حصول است:

- کشورهای پیرامونی در تجارت با آمریکا مازاد تجاری داشته باشد که با اعمال سیاست های حمایت گرایانه آمریکا چنین وضعی برای بیشتر کشورهای پیرامونی پیش نمی آید. بخش عمده کسری تجاری آمریکا با این، کشورهای جنوب شرقی آسیا و اتحادیه اروپا است.

- کشورهای پیرامونی برای بازسازی ذخیره دلاری خود دلار را با نرخ بهره ای که گاه به ۱۸ درصد می رسد، از بازارهای مالی آمریکا قرض بگیرد. باور کردنی نیست، ولی دلارهایی که با این نرخ وام گرفته می شود صرف خرید اوراق قرضه دولت آمریکا می شود که نرخ بهره اش تنها ۳ درصد است.

به سخن دیگر، اقتصاد آمریکا به یک تیر دو نشان می زند:

برای دلارهایی که با مسئولیت گریزی چاپ می زند، ایجاد «تقاضا» و از سقوط ارزشش جلوگیری می کند.

در این رهگذر از کیسه کشورهای فقیر جهان ثروت اندوزی می کند و «سرزمین فرصت ها» نام می گیرد!

در برخورد به این وضع کلی است که دو اقتصاددان آمریکایی در کتاب درسی «اقتصاد کلان» خود این دیدگاه خنده آور را مطرح می کنند که «کسری مزمن

تراز پرداخت های آمریکان نشانه عدم تعادل نیست». غیر آمریکایی ها، به گفته این دو اقتصاددان، «دلار را بیشتر طالب هستند تا کالا های آمریکایی که با این دلارها قابل خرید است. ماه به صورت بانکدار جهان در آمده ایم؛ یعنی ماه به همان صورتی که کشورهای دیگر اتوموبیل و دوربین عرضه می کنند، دلار عرضه می کنیم». و ادامه می دهند: «به یک تعبیر، دلار عمده ترین قلم صادراتی آمریکا است و آمریکایی ها در باز پرداخت کسری تراز پرداخت های خود، سود کلان می برند». دلیل این سود کلان هم روشن است: «هزینه تولید دلار بسیار بسیار ناچیز است و اقتصاد آمریکا در فرایند عرضه کردن پول بین المللی به مقدار کلانی سود ناشی از چاپ پول به دست می آورد». ^{۱۵} دیدگاه اقتصادی شماری دیگر از اقتصاددانان ثولیبیرال برای نمونه دور نبوش که در ام آی تی درس می داد در دفاع از «دلاری کردن» یعنی جایگزینی واحد پول محلی کشورهای پیرامونی با دلار، به واقع کوششی برای افزودن بر این نوع درآمدهای یاد آورده است که گرچه به عنوان وسیله ای برای برقراری ثبات مالی در این کشورها پیشنهاد می شود ولی در نهایت، هدفش ایجاد تقاضای بیشتر برای دلار در بازارهای جهانی است.

البته ورود سرمایه های فراری به آمریکا انگلیس برای این اقتصادهایی برکت نیست:

نرخ بهره در این کشورها در سطح پایین نگه می دارد.

ارزش واحد پول (دلار و پسر) را بالا می برد. اگر چه پول گران برای صادر کنندگان مطلوب نیست ولی هزینه واردات از بقیه جهان را کاهش می دهد؛ یعنی کشورهای صادر کننده به این دو اقتصاد باید برای دست یافتن به مقدار مشخصی پول، کالاها و خدمات بیشتری به آنها عرضه کنند. به سخن دیگر، نرخ مبادله تجاری به سود آمریکا و انگلیس و به زیان بقیه جهان تغییر می یابد.

ولی به دلایل گوناگون که به شماری از آن اشاره کردیم، این نظام جدید نمی تواند پایدار بماند. پیش از آنکه شاهد دیگری مبنی بر ناپایداری نظام اقتصادی، بگذارید به اختصار به پیامدهای جهانی کردن بپردازیم. از این پیامدها در سطوح مختلف می توان سخن گفت:

مناسبات کار و سرمایه در فرایند تولید به سود

○ در عصر جهانی کردن که یکی از ویژگیهای اصلی اش پیدایش و پیشرفت تکنولوژی اطلاعات است، گذشته از کاهش قدرت دولت، شاهد انتقال منابع از تولیدات صنعتی به معاملات قمار در بازارهای مالی هستیم که بر اساس دیدگاه تازه، باید از آنها کنترل زدایی هم شده باشد: به سخن دیگر، خرید و فروش پول برای به دست آوردن پول و سهام و اوراق مالی دیگر.

داشته‌اند. ۱۸ درصد از کارگران حاشیه‌ای که هفته‌ای ۴۰ ساعت کار می‌کنند، زیر خط فقر به‌سر می‌برند.^{۱۷}

بطور کلی، اقتصاد آمریکانه فقط گرفتار رگود بسیار عمیقی است بلکه، تحقیقاً بخش عمده‌ای از آمارهای اقتصادی موجود، نشانی از بهبود آن نمی‌دهد. اقتصاد آمریکا از سال ۱۹۹۰-۱۹۹۱ بیشترین میزان سقوط را در سه ماه نخست پس از سپتامبر ۲۰۰۱ تجربه کرده است. اندیس نشانه‌بازرگانی فور چون درباره‌اعتمادبازرگانی که از ۱۰۰۰ شرکت جمع‌آوری می‌شود، هرگز در این سطح پایین نبوده است. میزان رشد بازدهی، ۱/۵ درصد در سال است که در ده سال گذشته از همیشه کمتر است. درآمد ۵۰۰ شرکت بزرگ آمریکایی به‌گونه‌ای غیر قابل کنترل سقوط می‌کنند و در طول یک سال ۴۴ درصد کمتر شده است. آخرین بار که در آمد شرکت‌ها به این میزان کاهش یافت، در سه ماهه سوم سال ۱۹۳۸ و سه ماهه چهارم سال ۱۹۳۲ (بحران بزرگ) بود. همه سودهای به‌دست آمده در بیش از ۴۰۰۰ شرکتی که در بازار سهام NASDAQ ثبت شده‌اند از اواسط سال ۱۹۹۴ تاکنون ناپدید شده است. برای نمونه، شرکت JDS Uniphase بازاریابی برابر ۵۰/۶ میلیارد دلار بزرگترین میزان زیان در طول تاریخ در یک سال را نشان داده است.

میزان مطلق دلاری ورشکستگی کمپانی‌ها بی‌سابقه است. ناتوانی در پرداخت بدهی امسال به نسبت سال پیش که ۴۲/۳ میلیارد دلار بود، ۱۵۰ درصد افزایش یافته است. «اتران»، هفتمین شرکت بزرگ آمریکا از نظر درآمد، از میان رفته است؛ سهامش از ۹۰ دلار به ۲۵ سنت رسیده و به این ترتیب، ۶۵ میلیارد دلار از سرمایه‌اش یعنی هر چه ۵۸۹۲۰ سهام‌دارش در آن سرمایه گذاشته‌اند نابود شده است. امسال ۲۳۰ شرکت سهامی عام بایش از ۱۸۲ میلیارد دلار دارایی اعلام ورشکستگی کرده‌اند که نسبت به یک سال پیش، صد درصد افزایش نشان می‌دهد. این رقم، شامل شرکت «اتران» نمی‌شود. کمپانی‌های آمریکایی از پرداخت ۷۵/۲ میلیارد دلار اوراق قرضه Junk خودداری ورزیده‌اند که نسبت به سال پیش که ۴۷/۸ میلیارد دلار بوده ۵۷ درصد بیشتر است. معروفترین کمپانی فولاد آمریکا، «فولادینلهم» از پرداخت ۱۷۹ میلیون

سرمایه تغییر یافته است. تمرکززدایی از تولیدات صنعتی و قابلیت انعطاف موجب تضعیف اتحادیه‌های کاری شده و بر قدرت سرمایه افزوده است. طبقه‌بندی مشاغل و دسته‌بندی کار نیز تغییر یافته است، بخش چشمگیری از نیروی کار قابلیت اشتغال را از دست داده و به صورت بیکاران دائم درآمده‌اند. در درون طبقه سرمایه‌دار نیز انتقال قدرت از آن‌چه می‌توان بورژوازی صنعتی ملی نامید به بورژوازی مالی جهانی و اطلاعات سالار صورت گرفته است. تکنولوژی جدید گرچه از بخش قابل توجهی از کارگران مهارت‌زدایی کرده است، ولی در عین حال انتقال مهارت‌های ابتدایی به اقصی نقاط جهان را امکان‌پذیر ساخته است. امکان انتقال همراه با انعطاف در انتقال مهارت‌های ابتدایی، موجب شده است که زیروشش کوشش برای توسعه کشورهای پیرامونی، تقسیم کار تازه‌ای در اقتصاد جهان پیش آید. مدافعان جهانی کردن با مبالغه درباره پیامدهای مثبت این نوع نقل و انتقال‌ها، برای مثال، با تمرکز بر اشتغال آفرینی، از بررسی جنبه‌های مخرب و غیر قابل‌پذیرش این تحولات شانه‌خالی می‌کنند. بعنوان نمونه، برای کفش‌های ورزشی نایک که بیشتر در اندونزی تولید می‌شود به دختران جوانی که در کارخانه کار می‌کنند روزی ۸۲ سنت می‌پردازند. برآورد هزینه تولید یک جفت از این کفش‌ها ۵/۶ دلار است که در بازارهای غربی از ۷۵ تا ۱۳۵ دلار به فروش می‌رسد. مایکل جوردن ورزشکار آمریکایی که در آگهی تلویزیونی کفش نایک ظاهر می‌شود سالی ۲۰ میلیون دلار از کمپانی نایک دستمزد می‌گیرد در حالی که در آمد سالانه کارگران اندونزیایی برای تولید کفش نایک سالی ۵ میلیون دلار است.^{۱۴}

تکنولوژی جدید، کنترل فرایند کار را برای سرمایه بسیار آسان کرده است. تقسیم‌بندی کارگران در بیشتر عرصه‌های تولیدی، به صورت کارگران بخش اطلاعات و کارگران حاشیه‌ای درآمده است. در اقتصاد آمریکا، ۲۰ درصد کارگران در بخش اطلاعات و بقیه در حاشیه فرایند تولید قرار دارند. در عرصه طبقه‌بندی کار، بخشی که رشد بی‌سابقه‌ای دارد کار نیمه‌وقت، کار موقت و کار در منزل است. در ۱۹۹۵، در آمریکا ۶۰ درصد از مشاغل تازه ایجاد شده مشاغل حاشیه‌ای بوده که ۶۰ درصد از صاحبان این مشاغل در آمد سالانه‌ای کمتر از ۲۰۰۰۰ دلار

○ خرید و فروش پول در بازارهای جهانی که بطور متوسط به روزی ۱۳۰۰ میلیارد دلار می‌رسد، کمابیش ۶۰ برابر ارزش تجارت محصولات صنعتی در جهان است.

گاه شیفته شورش‌های بی سرانجام.

پیش‌نگری درباره اقتصاد سرمایه‌سالاری همیشه خطرناک است، چون علوم و تکنولوژی همچنان در حال پیشرفت است و اغلب مردم همچنان کار می‌کنند و پس‌انداز خواهند کرد. بحران سرمایه‌سالاری در یکی دو سده اخیر معمولاً کوتاه مدت بوده است، ولی نیروهای اقتصادی که در کارند به گونه فزاینده بر این دلالت دارند که هر کدو سال ۲۰۰۱ که به صورت بحران سال ۲۰۰۲ در آمده است اندکی عمیق تر است. به دلایلی گوناگون، اقتصاد جهان بیشتر از سالهای ۱۹۳۰ به آنچه در آمریکای می‌دهد وابسته است. آمریکا و ژاپن، ۴۶ درصد تولید جهان را در اختیار دارند و اگر آمریکایی‌ها و ژاپنی‌ها محصولات صنعتی دیگران را نخرند این وضع چون پتکی گران‌سنگ بر تجارت جهان فرو خواهد آمد.

خطر کنونی، کاهش رقابت آمیز ارزش پول و کاهش قیمت‌هاست که باعث سقوط بیشتر اقتصاد سرمایه‌سالاری جهان خواهد شد. مسئولان ژاپنی آشکارا می‌گویند که هدفشان تضعیف چین در برابر دلار است تا محصولات ژاپنی در آمریکا و بقیه جهان ارزان تر شود. بی‌گمان این کار به تجارت آمریکا صدمه خواهد زد و کسری تراز پرداخت‌های آمریکا را بیشتر خواهد کرد. مدتی پیش، در طول یک ماه، این ۷ درصد در برابر دلار ارزان تر شد. البته دیگر کشورهای آسیای شرقی هم دست‌نخواهند گذاشت تا ژاپن با کاهش ارزش چین به زیان آنها سهم بیشتری از بازار جهانی به دست آورد. آنها هم از ارزش پول خود می‌کاهند تا صنایعشان بتواند با ژاپن رقابت کند. این برای سودآوری در آمریکا خوب نیست و بویژه برای کمپانی‌هایی که به صادرات به بازارهای آسیایی وابسته‌اند، بسیار مخاطره‌آمیز است. صنایع فولاد تنها یک نمونه است. دولت بوش از کشورهای دیگر خواسته است تولید فولاد خود را کاهش دهند چون صنایع فولاد آمریکا در برابر فولاد ژاپن و اروپا گریزناک شده است و دار دور شکست می‌شود.

باشنده آشیل نظام این است که کاهش قیمت در اقتصاد جهان سرعت می‌گیرد. در ژاپن، قیمت کالاهای مصرفی بی‌وقفه در دو سال گذشته سیر نزولی داشته است. بهای یک همبرگر الان نصف قیمت پار سال است؛ بلوزهای پنبه‌ای ۶۰ درصد ارزان تر است؛ قیمت مستحلات بین ۵۰ تا ۶۰ درصد

دلار اوراق قرضه خسودداری ورزیده، اعلام ورشکستگی نموده و سرمایه‌ها را از سهام‌داران نابود کرده است. یک تولیدکننده آمریکایی موز، چیکوئینا قادر به پرداخت بدهی خود که به ۷۰۰ میلیون دلار می‌رسد، نیست. متریکام، یک شرکت الکترونیکی، نمی‌تواند ۳۰۰ میلیون دلار بدهی خود را بپردازد. کومدیسکو که یک شرکت اجاره‌ده تکنولوژی اطلاعاتی است اعلام ورشکستگی کرده و بدهی عمومی معادل ۲/۸۲ میلیارد دلار را به امان‌خداها کرده است. بدهی شرکت‌ها هر روز بیشتر می‌شود. از مارس ۲۰۰۱ که آغاز دوره رکود آمریکا است، شرکت‌های آمریکایی ۱/۷۵ میلیون تن کارگر را اخراج کرده‌اند. «پیش‌بینی کرده بودیم که رشد فعالیت‌های تجاری بین ۴ تا ۵ درصد در سال خواهد بود، ولی اندیس تولید صنعتی ثابت باقی مانده است». در شرکت‌های غیر مالی، نسبت بدهی به سرمایه که در آخر سال ۲۰۰۰، ۷۷/۴ درصد بود در سپتامبر ۲۰۰۱ به ۸۱/۲ درصد رسید. این به این معنی است که شرکت‌ها در وضعی نیستند که سرمایه‌گذاران، حتی به میزان اندک را از سر بگیرند. رشد تولیدات صنعتی، اکنون از رقمی که در اوج رکود سالهای ۱۹۸۰ داشته است کمتر است.^{۲۰}

در عصر جهانی کردن، مفهوم شهروندی به صورت صرفاً اقتصادی در آمده است که به واقع بازتاب جمله معروف تاجر است: «چیزی به نام جامعه وجود ندارد». شهروندان اکنون رفته رفته به صورت یک واقعیت اقتصادی صرف، بی‌هرگونه مضمون اجتماعی در می‌آیند. صاحبان ثروت و درآمدهای کلان از حقوق «شهروندی» همچنان برخوردارند؛ امنیت و آرامش دارند؛ امکانات بهداشتی و آموزشی برایشان فراهم است. و آنها که ندارند، نه فقط از این حقوق بهره‌مند نمی‌شوند بلکه از سوی ابزارهای ارتباط عمومی و سیاستمداران مجرم شناسانده و مسجوب و مسئول همه مصائب اجتماعی شناسانده می‌شوند. به عبارات دیگر، در جوامع سرمایه‌سالاری صنعتی جمعیت شامل دو گروه می‌شود، شهروندان و بزهکاران. وقتی مقوله شهروندی به صورت یک وضعیت اقتصادی تقلیل می‌یابد، آنها که بیرون از مدار مطلوب قرار می‌گیرند رفته رفته از فرایندهای سیاسی هم بیرون پرتاب می‌شوند. احتمالاً به همین علت است که گاه به راست متمایل می‌شوند و گاه به چپ و

○ میزان بدهی خارجی

سرانه در کشورهای

پیرامونی نزدیک به ۵۰۰

دلار است ولی بدهی سرانه

خارجی آمریکا معادل

۷۳۳۳ دلار یعنی اندکی

کمتر از ۱۵ برابر است. با

این همه، برخلاف

وعده‌های دروغین مدافعان

جهانی کردن، ناهنجاری

در عملکرد بازار چنان

است که گرچه کشورهای

فقیر پیرامونی بابت بدهی

خارجی خویش بطور

متوسط سالی ۳۰۰ میلیارد

دلار بهره می‌پردازند، کل

پرداختی آمریکا بابت بدهی

خارجی خود که به همان

میزان است، از ۲۰ میلیارد

دلار در سال فراتر

نمی‌رود.

نیست که گفته شود تنها ابلهان خوش بین اند؟

نگاهی به اقتصاد جوامع پیرامونی:

جذابیت اقتصاد اطلاعات سالار برای جوامع سرمایه سالاری صنعتی هر چه باشد، پیامد جهانی کردن برای دوزخیان زمینی که در کشورهای پیرامونی زندگی می کنند به صورت مجموعه ای از سیاست ها در آمده است که در میان دریایی از خون و آلودگی و با ترنندهای گوناگون از سوی حکومت ها پیاده می شود. ادعای مدافعان این قتل عام اقتصادی هر چه باشد، مجموعه سیاست های تعدیل ساختاری گرچه اقلیتی بسیار کوچک را به ثروت های افسانه ای رسانیده است، ولی برای اکثریت مردمان در این جوامع مصیبتی عظیم بوده است.

به تاریخچه در دناک این سیاست ها نمی پردازیم که برخلاف باور مدافعانشان در جهان پیرامونی نه یک استراتژی توسعه، که شیوه ای کار ساز برای بازستانی وام های نیم سوخته بانک های خصوصی غربی بوده است. عبرت آموز است که وقتی به دستاورد کشورهای درگیر این برنامه می نگرید، آن وعده های واهی رسیدن به بهشت به کنار، حتی مشکل بدهی، با همه غارتی که از منابع محدود جهان پیرامونی صورت گرفته است، تخفیف نیافته است. با این همه پرداخت ها، کشورهای پیرامونی بسی بیش از آن چه در ۱۵ سال پیش بدهکار بوده اند، بدهکاری دارند. بدهی کشورهای پیرامونی اکنون بیش از ۲۵۰۰ میلیارد دلار است و رقمی که این کشورها برای بهره این بدهی می پردازند ۹ برابر همه کمک هایی است که از کشورهای ثروتمند غربی دریافت می کنند. برای نمونه، باز سال پس از سیل خانمان براندازی که بخش بزرگی از موزامبیک را ویران کرد مجموع کمک های دریافتی ۴۰ میلیون دلار بود در حالی که در همان سال موزامبیک ۷۰ میلیون دلار بعنوان بهره بدهی هایش به کشورهای ثروتمند پرداخت. حتی در جریانهای اخیر، صندوق بین المللی پول با عشو و ناز می پذیرد به آرژانتین ۲۰ میلیارد وام بدهد به شرط آن که آرژانتین به طلبکاران خود ۲۷ میلیارد دلار بپردازد! به سخن دیگر حتی یک سنت از این ۲۰ میلیارد دلار هم به آرژانتین نخواهد

و در بعضی مناطق تا ۸۰ درصد سقوط کرده است. در آمریکا، بهای ثبت نام یک سایت اینترنتی از ۷۰ دلار به ۷ دلار رسیده است. اکنون می توانید هر نوع کامپیوتری، آی بی ام، کومیک، یاسان، راباپر داخت ۳۰ سنت برای هر دلار خریداری کنید. قیمت یک جیب ۱۲۸ مگاواتی حافظه که تقریباً در همه کامپیوترها کاربرد دارد از ۱۴ دلار در ماه فوریه به کمتر از ۲ دلار رسیده است؛ یعنی در طول ده ماه، ۸۶ درصد کاهش یافته است (اخیراً اندکی افزایش یافته و به ۲/۷ دلار رسیده است). تعجبی ندارد که کمپانی های سازنده زیان می بینند.

در بازار فرآورده ها نیز قیمت کالاها سقوط می کند. در طول ده روز در اکتبر ۲۰۰۲، قیمت نفت خام ۲۴ درصد کاهش یافت. تولید کنندگان نفت در خاورمیانه، نروژ، روسیه با شتاب توافق کردند که با کاستن از تولید در سال جدید، بهای نفت را به ۲۰ دلار برای هر بشکه برسانند. اگر تقاضا در جهان همچنان کاهش یابد رسیدن به این هدف آسان نیست.

از آغاز سال ۲۰۰۱ قیمت مس ۱۲ درصد، روی ۲۸ درصد و نیکل ۱۴ درصد پایین آمده است. قیمت گاز برای هر میلیون BTU که در دسامبر ۲۰۰۰ حدوداً ۱۱ دلار بوده، اکنون اندکی بیشتر از ۲ دلار است. در اکتبر، اندیس قیمت های عمده فروشی در آمریکا به بیشترین میزان سقوط کرد که از سال ۱۹۴۷ سابقه نداشته است. در طول یک ماه، قیمت سبزیجات ۱۱/۴ درصد، اتوموبیل ۴ درصد و بنزین ۲۱ درصد کاهش یافته است.

با این همه، در آغاز سال جدید، خوش بینی بر بازارهای سهام حاکم است. اقتصاد آمریکا قرار است به سرعت بهبود یابد. دلار همچنان قوی است. ولی تولید صنعتی وحشتناک است. بیکاری پیوسته افزایش می یابد. از یاداش کر بسمس سخت کاسته شد و خریدهای کر بسمس در بهترین حالت پیامی مخلوط به همراه داشت. از آن طرف، سقوط اقتصاد جهانی سرعت می گیرد و بهای کالاها می که صادر کنندگان می فروشند، ثابت می ماند و حتی کاهش می یابد. بعضی از کشورهای به شدت مقروض، مثل آرژانتین، به خاک افتاده اند و دور نمای برزیل و دیگر کشورهای آمریکای جنوبی را مخاطره آمیز کرده اند. در این وضع کلی، آیا درست

○ در عصر جهانی کردن، مفهوم شهروندی به صورت صرفاً اقتصادی در آمده است که به واقع بازتاب جمله معروف تاجر است: «چیزی به نام جامعه وجود ندارد». شهروندان اکنون رفته رفته به صورت یک واقعیت اقتصادی صرف، بی هر گونه مضمون اجتماعی در می آیند.

رسید. این رقم از حساب يك بانک در نیویورک به حساب بانک‌های دیگر در همان کلان شهر منتقل می‌شود ولی بدهی آرژانتین بیشتر خواهد شد. تا زمانیا را در نظر بگیرید. در کشوری که ۵۰ درصد جمعیت آن بی‌سوادند ۵۰ درصد بودجه صرف پرداخت بهره بدهی‌ها می‌شود که ۴ برابر کل بودجه آموزشی کشور است.^{۲۲} در عرصه‌های دیگر نیز برخلاف وعده‌های دروغین مدافعان سودجو و مسئولیت‌گریز این استراتژی در کشورهای پیرامونی، وضع از آن‌چه بوده، بسیار ناهنجارتر شده است. سازمان آب آرژانتین را با همین وعده‌های دروغین به بخش خصوصی واگذار کردند و يك کمیانی فرانسوی سازمان آب آرژانتین را تقریباً مفت خرید و طولی نکشید که بهای آب ۴۰۰ درصد افزایش یافت.^{۲۳} باری، در ۱۹۸۹، کل بدهی کشورهای پیرامونی به بانک‌ها و دولت‌های غربی معادل ۱۱۲۵ میلیارد دلار بود. در فاصله ۱۹۸۹ و ۱۹۹۸ این کشورها ۱۹۵۶ میلیارد دلار بابت این بدهی‌ها پرداخت کرده‌اند ولی میزان بدهی خارجی این کشورها در ۱۹۹۸ معادل ۱۹۵۰ میلیارد دلار بوده است.^{۲۴} یا در مورد مشخص برزیل، در ۱۹۸۰ کل بدهی برزیل معادل ۶۴ میلیارد دلار بوده است. از ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۹ برزیل ۱۴۸ میلیارد دلار برای این بدهی‌ها پرداخته ولی بدهی آن کشور در ۱۹۸۹ همچنان معادل ۱۲۱ میلیارد دلار بوده است.^{۲۵}

همین جا بگویم: فکر بد نکنید. مطلقاً صحبت از توطئه نیست. این برنامه، برنامه‌ایست که با دقت و هوشماری اجزای آن بررسی شده است؛ ابزارها معلوم و مشخص و پیامدها برای واضعین آن روشن است. به گفته استاد سوزان جورج: «در این روند رو به افزایش نابرابری درآمدها هیچ رمز و رازی وجود ندارد. سیاست‌ها مشخصاً به این دلیل تدوین می‌شود تا درآمد بیشتری در اختیار ثروتمندان قرار بگیرد». ولی وقتی نوبت به ارائه این برنامه‌ها به جهان پیرامونی می‌رسد، دنیا دروغ و ریافرا می‌گیرد.

پیش زمینه این گونه است که سازمان‌های مالی بین‌المللی با «استراتژی مساعدت به کشورها» از راه می‌رسند که به ادعای بانک جهانی، بر اساس نتایج پژوهش‌های بالینی درباره نیازهای هر کشور خاص

تنظیم شده است. این ادعا، با شواهد موجود در جهان تأیید نمی‌شود. برش اساسی این است که این چگونگی پژوهش ویژه‌ای است که برای همه کشورهای، مستقل از تاریخ و اقتصاد و فرهنگ و اندازه و جمعیت و سیاست، سر از همین «چهار قدم به دوزخ» در می‌آورد؟ می‌خواهد شوروی سابق باشد یا آرژانتین؛ می‌خواهد هندوستان باشد یا مغولستان. در این مقطع است که «قرارداد تعدیل» به وزیر دارایی کشور مورد نظر عرضه می‌شود. البته که در حرف می‌تواند امضاء نکند، ولی در آن صورت، نباید جای گله باشد اگر این سازمان‌های پر قدرت و غیر پاسخگو به تقاضای وام یا کمک‌های دیگر جواب مساعد ندهند یا حتی نام آن کشور «خاطی» را در لیست سیاه بگذارند. به گفته مارکس، «آقایان: تجارت، تجارت است» جای شوخی کردن نیست.

گام نخست، خصوصی کردن اموال دولتی است. سیاستمدارانی که طرف قرارداد تعدیل هستند بر اموال دولتی مانند اموالی صاحب مرده خوب حراج می‌زنند. در این گام نخست، هیچ چیز که فروختنی نباشد، وجود ندارد؛ از صنایع مادر گرفته تا صنایع نوزاد، آب و برق و تلفن و حتی بهداشت و آموزش. گرچه هدف از این حراج، کسب درآمد نیست ولی ادعا، حذف کسری بودجه دولت است. اما در عمل، صنایع سودآور به فروش می‌روند و شاخه‌های زیان‌ده اقتصاد و یال گردن دولتی که درآمد کمتری دارد، باقی می‌ماند. نتیجه این که، کسری بودجه به جای کاهش، در اغلب موارد افزایش می‌یابد. یکی از شگردها این است که پیش از خصوصی‌سازی، در پوشش‌های فریبنده و گوناگون، بهای خدمات و کالاهای ارایه شده از سوی این مؤسسات را افزایش می‌دهند تا لقمه خصوصی کردن زیر زبان خریداران داخلی و خارجی بیشتر مزه کند. البته اگر دولت‌ها این چنین نکنند، خریداران خصوصی از راه رسیده این کار را خواهند کرد. به قول معروف، زهر طرف که شود کشته، به سود خریداران بخش خصوصی است. البته خریداران تازه هر چه را نقدشده‌اند، نقد می‌کنند و برخلاف وعده، توان تولیدی اقتصاد به جای افزایش کاهش می‌یابد. به جدول زیر که وضع چند کشور گرفتار سیاستهای تعدیل را نشان

○ جذابیت اقتصاد اطلاعات

سالار برای جوامع سرمایه‌سالاری صنعتی هر چه باشد، پیامد جهانی کردن برای دوزخیان زمینی که در کشورهای پیرامونی زندگی می‌کنند به صورت مجموعه‌ای از سیاست‌ها درآمده است که در میان دریایی از خون و آلودگی و با ترندهای گوناگون از سوی حکومت‌ها پیاده می‌شود. ادعای مدافعان این قتل عام اقتصادی هر چه باشد، مجموعه سیاست‌های تعدیل ساختاری گرچه اقلیتی بسیار کوچک را به ثروت‌های افسانه‌ای رسانیده است، ولی برای اکثریت مردمان در این جوامع مصیبتی عظیم بوده است.

آلبانی	۲۴	ارمنستان	۹۱
آذربایجان	۳۵	گرجستان	۸۸
بلاروس	۶	مجارستان	۳۵
بلغارستان	۵۵	قزاقستان	۳۴
کروواسی	۲۵	قرقیزستان	۷۶
جمهوری چک	۲۱	لتویا	۷۴
استونی	۴۷	لیتونی	۸۸
لهستان	۵۷	اوکراین	۴۲
مولدووا	۹۰	ازبکستان	۴۷
رومانی	۳۸	اسلواکی	۱۲
روسیه	۵۴	اسلوونی	

تغییرات تولید ناخالص ملی در فاصله ۹۴-۱۹۸۹

آلبانی	۳۵	ارمنستان	۶۵
آذربایجان	۳۳	گرجستان	۷۴
بلاروس	۳۱	مجارستان	۱۸
بلغارستان	۳۱	قزاقستان	۳۲
کروواسی	۲۴	قرقیزستان	۴۰
جمهوری چک	۲۱	لتویا	۴۵
مولدووا	۵۰	ترکمنستان	۲۱
لهستان	۱۲	اوکراین	۴۴
رومانی	۳۱	ازبکستان	۴۰
روسیه	۴۴	لیتونی	۵۵
اسلواکی	۲۵	تاجیکستان	۶۳
اسلوونی	۱۴	استونی	۳۲

○ کشورهای پیرامونی بسی پیش از آن چه در ۱۵ سال پیش بدهکار بوده اند، بدهکاری دارند. بدهی کشورهای پیرامونی اکنون بیش از ۲۵۰۰ میلیارد دلار است و رقمی که این کشورها برای بهره این بدهی می پردازند ۹ برابر همه کمک‌هایی است که از کشورهای ثروتمند غربی دریافت می کنند.

منبع: بانک جهانی، جدول‌های جهانی، ۱۹۹۴ به نقل از: John Flemming: Public Sector Deficits and Macroeconomic Stability in Developing Economies, in The Federal Reserve Bank of Kansas City: Budget Deficits and Debt: Issues and Options, 1995, p. 388

گام سوم، کنترل زدایی از قیمت‌هاست که با عناوینی سخت‌فریکارانه و فریبنده چون عملکرد بازار، شفافیت قیمت‌ها و میدان دادن به عرضه و تقاضا برای تعیین «قیمت واقعی» برداشته می شود. بی‌پرده باید گفت که همه این ادعاهای واهی به واقع ترفندی برای افزودن بر بدهی‌های مواد خوراکی، آب، برق، روغن، بنزین و هزار و یک چیز دیگر است.

البته پیش از رسیدن به گام چهارم، باید از گام سه‌ونیم هم سخن گفت. وقتی قیمت‌ها «دلاری» می شود درآمدها به پول محلی باقی می ماند، نتیجه گریز ناپذیر این گسیختگی عمده «شورش‌های تعدیل ساختاری» است؛ که شورش‌های تعدیل چیزی غیر از تظاهرات اعتراضی به این خرابکاری اقتصادی در راستای رسیدن به دوزخ نیست که با تانک و گلوله پاسخ داده می شود.

سرکوب اعتراض کنندگان یکی از مصائب عمده این جوامع یعنی مشروعیت نداشتن دولت‌ها را تشدید می کند. وقتی دولت‌ها نمی توانند در راستای منافع اکثریت مردم سیاست‌پردازی کنند و در شرایطی که خصصت سخت‌ضددمو کراتیک این استراتژی امکان هر گونه گفتگو و دیالوگی را نیز از میان می برد، برای شهر و ندان غیر از شورش، تبدیل

گام دوم، رهاسازی بازار سرمایه است. اما وعده این است که با این کار، سرمایه از مداخلات زیانبخش دولت‌ها رها شده به اقتصادی که بازار سرمایه اش از این مداخلات رها باشد رفت و آمد می کند. این جایا با ساده‌انگاری رویه و هستیم یا با کلاشی عقیدتی و ایدئولوژیک، چون آن چه سرمایه‌امی رماند، بی‌ثباتی سیاسی و سیاست‌برداری اقتصادی، نبود امنیت جان و مال و قانون‌گریزی و قانون‌ستیزی است. وقتی به این وجوه اصلی توجه کافی مبذول نمی شود و تنها از بازار سرمایه کنترل زدایی می کنند، نتیجه، چنان که تجربه بسیاری از کشورها نشان می دهد، افسوس، تنهارفتن سرمایه است و این رفتن، آمدنی دربی ندارد! به نمونه برزیل و اندونزی بنگرید. مکزیک هم نمونه خوبی است که سندش را پیشتر به دست داده ایم. وقتی چنین می شود، کارشناسان صندوق بین‌المللی پول درس‌نامه‌های اقتصادی‌شان را باز می کنند و نسخه کتابی‌شان را صادر می فرمایند که باید نرخ بهره افزایش یابد تا موجب جلب سرمایه‌ها بشود. گرچه این چنین نمی شود. برای نمونه در مکزیک نرخ بهره را از ۳۵ تا ۷۵ درصد در سال افزایش دادند^{۱۱} ولی بالا رفتن نرخ بهره بخش مسکن را نابود می کند و باعث سقوط بیشتر تولید صنعتی می شود.

بد نیست توجه شمارا به تغییراتی که در میزان سرمایه‌گذاری در این اقتصادهای گرفتار تعدیل روی داده است جلب کنیم.

دیگری باقی نمی ماند. به عنوان نمونه، تنها به یک مورد اشاره می کنیم.

آرژانتین: دسامبر ۲۰۰۱

رویدادهای انفجار آمیز اواسط دسامبر که به برکناری چهار رئیس و کشتار انبوهی از انسانها (۳۰ نفر در همان روزهای نخست) انجامید، نتیجه منطقی اجرای سیاست های تعدیل ساختاری در ۲۶ سال گذشته بود. ولی ماجرای اخیر به واقع از دسامبر ۱۹۹۹ آغاز می شود که در واکنش به کوشش دولت برای اجرای سیاست هایی که با صندوق بین المللی پول مورد توافق قرار گرفته است، موج اعتصاب کشور را در بر می گیرد. یکی از عرصه های اعتراض، کاستن از قدرت اتحادیه های کارگری و از حقوق کلی کارگران است. از نظر فعالان جنبش کارگری در آرژانتین، اوضاع به آن چه در اواسط سالهای ۱۹۸۰ به سقوط حکومت آلفونسین منجر شدیدی شباهت نیست. وضع مالی کشور تعریفی ندارد و در نتیجه، در مارس ۲۰۰۰ بر پایه توافق که میان دولت و صندوق بین المللی پول صورت می گیرد، صندوق به شرط این که دولت به فرم مالی و ساختاری ادامه بدهد، با اعطای یک اعتبار موقت سه ساله ۷/۲ میلیارد دلاری موافقت می کند. آن چه در این توافق نمودن در جسته دارد تا تأکید صندوق بر فرم بازار کار و کنترل زدایی و همچنین اصلاحات بیشتر در نظام بیمه های اجتماعی است. به سخن دیگر، درست برعکس آن چه مورد نظر جنبش کارگری است، صندوق از سویی بر اجرای همان سیاست ها اصرار می ورزد و دولت هم، با اجرای آن موافقت می کند. در آوریل ۲۰۰۰، قانون فرم بازار کار در حالی از تصویب مجلس سنای گذرد که ده ها هزار تن تظاهر کننده ساختمان کنگره را محاصره کرده و با نیروهای پلیس در دو خورد خرابانی بودند. بیش از ۳۰ تن زخمی و ۵۰ تن دیگر دستگیر شدند. در ماه مه ۲۰۰۰، صندوق بین المللی پول از دولت می خواهد که پرداخت های بیمه های رفاهی را کاهش بدهد ولی، تظاهرات خشونت آمیزی در مخالفت با این سیاست دولت در می گیرد. اعتراض های صلح آمیز بیکاران که از سوی مؤسسات اداره بیمه به آنها چیزی پرداخت نمی شود، از کنترل خارج می شود و بیکاران خشمگین ساختمانهای دولتی را به آتش می کشند.

این تظاهرات، بوسیله نیروهای ضد شورش و پلیس به شدت سرکوب می شود. تعداد کثیری زخمی و دستگیر می شوند. کارگران روستایی که در وضع مشابهی هستند، با بستن جاده ها و اشغال ادارات محلی به سیاست دولت اعتراض می کنند. در ماه مه ۲۰۰۰، وقتی دولت در اجرای سیاست های صندوق بین المللی پول می کوشد ضمن کاستن از پرداخت های رفاهی و دستمزدها، مالیات ها را افزایش دهد، بیش از ۸۰۰۰۰۰ تن در بوئنوس آیرس دست به تظاهرات می زنند. سازمان دهندگان این تظاهرات، سه اتحادیه عمده کارگری و همچنین کلیسای کاتولیک هستند که آخری معمولاً از این نوع کارها پشتیبانی نمی کند. جالب است که شمارای از سیاستمداران، چه از احزاب حاکم و چه از احزاب مخالف دولت هم در سازمان دهی این اعتراضات شرکت دارند. تظاهر کنندگان ضمن اعتراض به «دیکتاتور مالی صندوق بین المللی پول» اعلام می کنند که در برابر این دیکتاتوری، نافرمانی را آغاز کرده و از پرداخت مالیات های خود خودداری خواهند کرد. متوسط مالیات پرداختی از ۸ درصد به ۲۲ درصد افزایش می یابد. در پژوهشی که در مرکز سنجش افکار عمومی در آرژانتین صورت می گیرد، ۷۰ درصد کسانی که با آنها مصاحبه شده صندوق را مسبب تعدیل بودجه کشور می دانند؛ ۶۵ درصد عقیده دارند که این سیاست ها موفقیت آمیز نبوده است و ۸۸ درصد می گویند که دولت باید در برابر صندوق بین المللی پول مقاومت کند و دایره اعمال نفوذ آن را کاهش دهد. در یک نظر سنجی دیگر، ۷۰ درصد کسانی که با دولت موافق بودند از ۳۵ درصد زانو به په ۱۳ درصد در ژوئیه ۲۰۰۰ رسید. در ژوئن ۲۰۰۰، در اعتراض به قوانین کار که از سوی صندوق بر دولت تحمیل شده بود، یک اعتصاب سراسری ۲۴ ساعته فراخوانده شد که ۷/۲ میلیون کارگر در آن مشارکت کردند. رئیس جمهور، دلار و آواکنش به اعتراضات مردم گفت که «دولت چاره ای غیر از گردن نهادن به خواسته های صندوق بین المللی پول ندارد». و به این ترتیب، تداوم اعتراضات و تظاهرات اجتناب ناپذیر شد. در اوت ۲۰۰۰ وقتی دولت در اجرای فرم های تعدیل ساختاری از حقوق معلمان ۱۲ درصد کاست، معلمان در سراسر کشور به یک اعتصاب ۲۴ ساعته دست زدند. در همین ماه، برای

○ سوزان جورج: «در این روند رو به افزایش نابرابری درآمدها هیچ رمز و رازی وجود ندارد. سیاست ها مشخصاً به این دلیل تدوین می شود تا در آمد بیشتری در اختیار ثروتمندان قرار بگیرد».

تولیدی اش ناچیز است و بر مهر و هستید؟ اگر با کاستن از مصرف داخلی به صادرات فرآورده‌های مورد نیاز خواهید پرداخت، در آن صورت تورم داخلی راجه خواهد کرد؟ و اگر این کار را نکنید، پس این کالاها و خدمات مازاد را از کجا خواهید آورد؟

اما آن چه به واقعیت نزدیکتر است این است که با هجوم سیل واره‌وار دات، هم تنه تولید کنندگان داخلی و رشکست می‌شوند و هم اقتصاد کسری تراز پرداخت‌های بیشتری پیدامی کند که پیامدش، افزایش بدهی خارجی است که قرار بود بابر داشتن این گامها حذف شود.

خلاصه کنیم: در کشورهای پیرامونی این تحولات چشمگیر تر و ژرف تر است و به همین علت هزینه‌های انسانی بیشتری دارد. در این جوامع، غیر از اقلیتی کوچک که بارشان را بسته‌اند، بخش غالب دهقانان بی‌زمین‌اند؛ شمار چشمگیری از کارگران بیکارند؛ بخش عمده جمعیت که جوانانند به آینده امید ندارند؛ مردم عادی هم گرفتار کم‌غذایی و بی‌غذایی‌اند. دولت، انتخایی و استبدادی، نوکر ثروتمندان شده است و ثروتمندان هم به صورت زائده سرمایه‌جهانی درآمده‌اند. تعجیبی ندارد که در این وضع دلگیرکننده که در انتهای تونل زندگی نشانی از نور رستگاری نیست، مذهب به صورت تنها منبع امید درمی‌آید و شورش‌های کور و اغلب بی‌برنامو بی‌سازمان‌دهی همه‌جاگیر می‌شود؛ شورش‌هایی که پیش از آن که طبقاتی باشد توده‌وار است و بر ضد دولت و احتمالاً حامیان بیرونی اش. مردمان خشمگین از حال، بی‌امید نسبت به آینده، ترسان و نامطمئن، خواهان بازگشت به گذشته می‌شوند؛ گذشته‌ای که در بیشتر موارد با همه تاریخ‌سازیهایی که می‌شود، آس‌دهن‌سوزی نبوده است.

این جادبگر، دوزخیان زمینی به دروازه دوزخ رسیده‌اند!

یادداشت‌ها:

۱. حتماً در روزنامه‌های وطنی خواننده‌اید که قدم‌های اولیه را برای لغو قانون کار برداشته و بنگاه‌هایی را که تا ۱۰ نفر کارگر داشته باشند به امان خدایا کرده‌اند. یعنی قانون کار شامل حال آنها نمی‌شود. از همین نمونه ساده، جهت‌گیری طبقاتی این نوع سیاست‌ها مشخص می‌شود. و اما درباره

نخستین بار شماری از روزنامه‌های غربی به بحران قریب‌الوقوع آرژانتین اشاره کردند. برای نمونه، تایمز مالی نوشت که «موجی از اعتراضات و نارضایتی سر تاسر آرژانتین را فرا گرفته است و به نظر می‌رسد همه سرمایه‌سیاسی دولت از دست رفته است چون برای ایجاد اشتغال و رونق بخشیدن به فعالیت‌های اقتصادی ناگزیر از اتخاذ سیاست‌های سخت‌شده است. حتی طرفداران دولت هم خود را رفته‌رفته کنار می‌کشند». در همین ماه، دادگاه عالی آرژانتین در یک اقدام بی‌سابقه، صندوق بین‌المللی پول را مستقیماً مسئول بدهی خارجی کلان کشور اعلام کرد و بویژه بر این نکته دست گذاشت که منشأ مشکل بدهی خارجی که به حکومت دیکتاتوری ژنرال هابرمی گردد فاقد مشروعیت است. یکی از قضات، قاضی یورگ بالسترو گفت که این بدهی‌ها بخشی از سیاست اقتصادی زیانباری است که به شیوه‌های گوناگون، آرژانتین را به زانو در آورده است؛ و این شیوه‌ها، به زبان جامعه و تنها به سود شرکت‌های خصوصی داخلی و خارجی است. دادگاه عالی در اعلامیه خود متذکر شد که مسئولان صندوق بین‌المللی پول که این مذاکرات را انجام داده‌اند می‌دانسته‌اند با چه کسانی مذاکره می‌کنند. بیش از ۵۰۰۰ نفر در اطراف ساختمان دادگاه عالی به پشتیبانی از تصمیمات قضات دست به تظاهرات زدند.

ولی پیامد اقتصادی این سرکوب‌ها فرار بیشتر سرمایه‌ها و ورشکستگی دولت است که به نوبه خود موجب تعمیق رکود می‌شود. ولی خبر بداران خارجی و نخبگان داخلی فرصت می‌یابند که باقیمانده اموال دولتی را به قیمت‌های ناچیزتر خریداری کنند.

گام چهارم، تجارت آزاد است و رفع «موانع» موجود بر سر راه ورود و خروج آزادانه کالاها و خدمات. روایت کنایی آن است که بازارهای جهانی به روی کالاها و خدماتی کشور باز می‌شود و کشور «در آمدارزی» بیشتر پیدامی کند. ظاهر آبه ذهن متخصصان صندوق بین‌المللی پول و طبالان‌شان در کشورهای پیرامونی خطور نمی‌کند که گیرم مشکل تقاضا برای این کالاها و خدمات را حل کردند، مسئله عرضه آنها راجه می‌کنید؟ آیا جز این است که در بیشتر این کشورها با اقتصادی کمبودسالار که توان

○ آن چه سرمایه را می‌رماند، بی‌ثباتی سیاسی و سیاست‌پردازی اقتصادی، نبود امنیت جان و مال و قانون‌گریزی و قانون‌ستیزی است. وقتی به این وجوه اصلی توجه کافی مبذول نمی‌شود و تنها از بازار سرمایه کنترل‌زدایی می‌کنند، نتیجه، چنان که تجربه بسیاری از کشورها نشان می‌دهد، افسوس، تنها رفتن سرمایه است و این رفتن، آمدنی در پی ندارد.

○ وقتی حاکمیت قانون نباشد و قدرتمندان به قوانین مصوب خویش عمل نکنند؛ وقتی سیاست‌پردازی اقتصادی و خارجی ثباتی نداشته باشد و هر لحظه به رنگی درآید؛ وقتی کسی برای تحقیق و توسعه ارزشی قائل نباشد و سطح مهارت کارگران و مدیران ناچیز باشد، سرمایه‌ خارجی جلب نمی‌شود که هیچ، سرمایه داخلی هم فرار می‌کند.

- James Petras: "The Political Economy of. ۱۴ Early Debt Payment" به نقل از اینترنت سایت Zmag 15. Byrns & Stone: **Macroeconomics**, 1989, p432
۱۶. هاریس، پیشین، ص ۲۷.
۱۷. همان، ص ۲۸.
۱۸. مایکل رابرت، «اقتصاد جهان در سال ۲۰۰۲»، در سایت اینترنتی zmag
۱۹. وال استریت جورنال-اروپا، ۱۳ ژانویه ۲۰۰۳، ص ۸۳.
۲۰. مایکل رابرت، پیشین.
۲۱. به نقل از: "A Socialist Alternative to Global Capitalism" منبع اینترنتی: www.worldsocialist-cei.org/imf.html ص ۲.
۲۲. به نقل از: The Whirled Bank Group منبع اینترنتی.
۲۳. به نقل از- Conn Hallinan: "The Global Good-fellas at the IMF" به نقل از اینترنتی.
۲۴. صندوق بین‌المللی پول: دورنمای اقتصادی جهان، واشنگتن، ۱۹۹۷- میزان بدهی در ۱۹۹۸ بر مبنای تخمین صندوق بین‌المللی پول در این کتاب آمده است.
۲۵. مارکوس آرودا: برزیل: غرقه در قرض، در جهان کردن فقر و فلاکت استراتژی تعدیل ساختاری در عمل، ترجمه احمد سیف، تهران نشر آگه، ۱۳۸۰، ص ۲۶۱.
۲۶. سوزان جورج: پیشین.
۲۷. شماری از مدعیان نفع خود طلب این استراتژی غارت و چپاول، انگار در سیاره دیگری زندگی می‌کنند وقتی ادعا می‌کنند که سیاستمداران اگر نخواهند به واقع می‌توانند این سند بندگی را امضاء نکنند. واقعیت این است که صندوق بین‌المللی پول دیگر تنها یک مؤسسه پولی نیست بلکه جریانی است که برای دولت‌ها جواز صحت اقتصادی و سیاسی صادر می‌کند و بدهی است که اگر برای حکومتی این جواز را صادر نکند حساب آن حکومت در بازارهای جهان معلوم است.
۲۸. منبع: بانک جهانی، جدول‌های جهانی، ۱۹۹۴ به نقل از John Flemming: "Commentary: Public Sector Deficits and Macroeconomic Stability in Developing Economies", in, **The Federal Reserve Bank of Kansas City: Budget Deficits and Debt: Issues and Options**, 1995, p. 388
۲۹. James Petras: "The Political Economy of Early Debt Payment" به نقل از اینترنت سایت zmag
۳۰. منبع: بانک جهانی، جدول‌های جهانی، ۱۹۹۴ به نقل از فلمینگ، پیشین.
- ناکامی در جلب سرمایه خارجی، وقتی حاکمیت قانون نباشد و قدرتمندان به قوانین مصوب خویش عمل نکنند؛ وقتی سیاست‌پردازی اقتصادی و خارجی ثباتی نداشته باشد و هر لحظه به رنگی درآید؛ وقتی کسی برای تحقیق و توسعه ارزشی قائل نباشد و سطح مهارت کارگران و مدیران ناچیز باشد، سرمایه خارجی جلب نمی‌شود که هیچ، سرمایه داخلی هم فرار می‌کند. بدون پرداختن به مشکلات بنیادی نظام اقتصادی و سیاسی و حتی می‌گویم فرهنگی، تصویب این قوانین مؤثر و مفید نخواهد بود.
۲. در برابر Downsizing من «کش رفتن در مرکز» را گذاشته‌ام چون معادل بهتری به نظر نمی‌رسد.
۳. بنگرید به سوزان جورج: تاریخچه مختصر نئولیبرالیسم: بیست سال اقتصاد نخبه سالار و فرصت‌های پیش آمده برای تغییر ساختار، در سایت اینترنتی zmag.
۴. همان.
5. Francois Polet: **Some key statistics, in The Other Davos**, edited by F. Houtart & F. Polet, Zed Books, 2002, p.5
۶. گمان نکنید که دارم به کسی ناسزای می‌گویم. یکی از معادل‌های انگلیسی‌اش Vulture Capital است.
7. Clearing House Interbank Payment System
8. J. Harris: "Globalisation and the Technological Transformation of Capitalism", in, **Race & Class**, No. 2/3, Vol. 40, March 1999, p. 23
9. Society of Worldwide Interbank Financial Telecommunications.
۱۰. هاریس، پیشین، ص ۲۳.
۱۱. برای نمونه بنگرید به: Romilly Greenhill & Ann Pettifor: "The United States as a HIPC: How the poor are financing the rich", **Jubilee Research**, April 2002
۱۲. همان، ص ۳.
۱۳. در ماه‌های اخیر که آقای بوش برای مقابله با رکود اقتصادی آمریکا بر هزینه‌های دولت و بویژه هزینه‌های نظامی افزوده است، در عین حال، خیال دارد مالیات‌ها را به مقدار ۶۷۴ میلیارد دلار کاهش بدهد (وال استریت جورنال-اروپا، ۱۳ ژانویه ۲۰۰۳، ص ۸۳). آدم لازم نیست کارشناس اقتصادی باشد تا دریابد در این صورت کسری بودجه دولت بیشتر می‌شود. در عین حال کاستن از مالیات در جامعه‌ای که یکی از پایین‌ترین میزان‌های پس‌انداز در اقتصاد جهانی را دارد موجب بالا رفتن مصرف و در نتیجه افزایش واردات می‌شود. به سخن دیگر، کسری بودجه بیشتر، به صورت کسری بیشتر تراز پرداخت‌ها درمی‌آید و میزان وام‌ستانی روزانه را بیشتر می‌کند.